Archive of SID

نشریّهٔ دانشکدهٔ ادبیّات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
دورهٔ جدید، شمارهٔ ۱۹(پیاپی۱۶) بهار۸۵

توصیف‌های تکراری و زیبایی آن در شعر خاقانی*(علمی – پژوهشی)

دکتر جلیل نظری

استادیار دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله سعی شده است به زمینهٔ اصلی شعر خاقانی که از آن به وصف و تکرار تعبیر شده است؛ اشاره شود . وصف صبحگاهان ، وصف ابزار موسیقی و باده گساری موضوع اصلی این نوشته است. برای اینکه مسألهٔ تکرار در عین زیبایی بخصوص در مورد ابزار موسیقی در شعر این شاعر آشکارتر گردد ؛ به نحوهٔ کاربرد این نوع ابیات و بسامد آن ها در دیوانهای چند شاعر معروف پیش از خاقانی نیز اشاره شده است تا خوانندگان به میزان علاقه مندی این شاعر به وصف و تکرار این مضمونها که با روشها و شگردهای بدیع بیان شده پی ببرند .

واژگان کلیدی : وصف ـ باده گساری ـ ابزار موسیقی (بربط ، رباب ،چنگ ، نای و ...) ـ نگارگری

مقدّمه

اگر بخواهیم از میان همهٔ ویژگیهایی که برای شعر فارسی در دوره های مختلف برشمرده اند؛ یکی را ذکر کنیم و بگوییم این ویژگی همیشه همراه شعر بوده است ؛ باید «وصف » را نام ببریم . هر چند این مایه و مضمون شعری نیز بسان

* تاریخ دریافت مقاله :۸۳/۴/۱۷ تاریخ پذیرش نهایی مقاله:۸۳/۱۲/۱۰

www.SID.ir

Archive of SID

دیگر خصایص آن در ادوار مختلف تغییر یافته و متحوّل شده است ؛ مطالعه و تأمّل در آثار شاعران آغازین ادب فارسی نشان می دهد که وصف متفاوت مناظر طبیعی ،می و معشوق ، میادین جنگ و ابزارهای مربوط بدانها از مهمترین صحنه پردازیهای توصیفات این اشعار بوده است .

مرحوم ذبیح الله صفا در کتاب تاریخ ادبیات ایران (ج / ۳٦۵) می نویسد :

« وصف در شعر فارسی قرن چهارم و آغاز قرن پنجم، از مهمترین مواردی است که هنر نماییهای شاعران این عهد در آن مشهود می شود ... وصفهایی که گاه در حدّ اعجاز بوده و همه جاندار و زنده و طبیعی است . »

وصف بعد از شعر، به قلمرو نثرهای منشیانه نیز وارد گردید و بخش عمده ای از زیباییهای نثر منشیانه در واقع در گرو همین وصف به وجود آمد .

مسلّم آن است که مایه های وصف در اشعار شاعران هر دوره، بنا به ذوقیّات و شرایط خاصّی که داشته اند ؛ متفاوت شده و هر کدام به زمینه ای روی آورده اند : فردوسی به وصف میادین جنگ و ابزارهای آن پرداخته ؛ در اشعار بر جای مانده از کسایی وصف مناظر طبیعی و انواع گلها فراوان دیده می شود ؛ شعر منوچهری در بردارندهٔ وصف و تصویر گلها و پرندگان است ؛ در شعر فرّخی، وصف معشوقکان فراوان است و مسعود سعد غالباً آسمان و مناظر آن را در شعر خویش نقّاشی کرده است .

این وصفها که گاهی در اشعار شاعران مختلف زمینه و موضوع واحدی داشته و بسیار تکرار شده است؛ به سبب شیوه های بیانی متفاوت و نگاهی که هر یک از این شعرا به این مسائل داشته اند؛ چنان گوناگون افتاده که کمتر خوانندگان متوجه این تکرارها می شوند . برای مثال وقتی دو قطعه شعر مربوط به ناصرخسرو و خاقانی را که هر دو در وصف خزان سروده شده اند در کنار هم گذاشته و

www.SID.ir

Archive of SID

تعبیرات این دو شاعر را از یک مفهوم مشترک (پاییز) با هم مقایسه کنیم ؛چنان ترکیبها و تعبیرهای این دو شاعر با هم تفاوت دارند که خوانندگان در بادی امر متوجّه اشتراک و در نهایت تکرار آنها نمی شوند . (۱)

گاهی تکرار و وصف یک مضمون در دیوان یک شاعر هم به چشم می خورد: مسعود سعد در شمار بسیاری از قصاید خود، آنگاه که قصد سفر به دربار پادشاه را دارد غالباً معشوق به سراغش می‌آیدو ازشاعرمی خواهدکه ترک سفرکرده ،نسبت به وی وفادار بماند. ولی مسعود سعد برخلاف اصرار معشوق، او را رها کرده و راه سفر به دربار ممدوح را در پیش می گیرد .

خاقانی از جمله شاعرانی است که شعرش در میان شاعران وصف گرا، هم از جهت تنوّع مضامین و هم از حیث تصاویر، زیبایی خاصی دارد.

مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در کتاب سخن و سخنوران (ص : ٦١٤) در این باره می نویسد : « آن معانی و مضامینی را که قدما از نظم کردن آن به واسطهٔ وجود زمینه های روشن تر تن زده اند یا بر آن ظفر نیافته بودند؛ به نظم درآورد و در عرصهٔ شاعری، روش و سبکی جدید به ظهور آورد . » ولی چنانچه در شعر خاقانی تأمّل بیشتری شود؛ محتوای اشعار وی نشان می دهد که مضامین شعر وی در بیشتر موارد، همان مسائلی است که قدما به نظم درآورده اند لکن کیفیّت تعبیر و تصویر سازی این مضمونها بر زبان این شاعر، به قدری نو و شگفت است که هیچ خواننده ای مجال نمی یابد به مضامین تکراری و وصفهای یک نواخت موجود در اشعار وی بیندیشد؛ زیرا روش غالب شعر خاقانی در هر موضوعی که در پیش گرفته؛ وصف بوده و گرایش به وصف، باعث شده تا این شاعر یک موضوع واحد را به تعابیر مختلف بیان کند و این روش ، شعر او را از حدّ شعرای عادی فراتر برده و محتاج تأمّل بیشتر کرده است.

www.SID.ir

Archive of SID

بحث

۱ـ۲- وصف در شعر خاقانی

بدون شک هر کسی با شعر خاقانی و طرز بیان او مأنوس باشد؛ در می یابد که اساساً سخن او بر وصف بنا نهاده شده یعنی همان چیزی که پیش از وی در شعر منوچهری سابقه داشته است . این شاعر در موضوعات فراوانی داد سخن داده و آنها را وصف کرده است : آتش و می و ساغر و کوس و صور فلکی و آسمان و ماه و مناظر طبیعت و بهار و شب و روز و منازل و مناسک حج را وصف کرده و در اخلاق و تصوّف و مدح و مرثیه و هجو و شکایت و خودستاییها، سخن گفته و همهٔ این مفاهیم و صحنه ها را بر وصف بنا نهاده است .

بررسی آماری اشعار این شاعر نشان می دهد که شعرهای وصفی وی در موضوعات مختلف فراوان است . ملاحظه و تأمّل در یکی از قصاید این شاعر، تحت عنوان «سوگندنامه »، که مشتمل بر ۱۲۲ بیت می باشد؛ بیانگر آن است که خاقانی تا چه میزان حتی موضوعات معمولی و پیش پا افتاده را در وصف و تصویر به اطناب کشانده و از این مطلب احساس مباهات کرده است . (۲)

گرایش به وصف، باعث شده در بسیاری موارد مفاهیم تکراری و تصویرهای یکسان در دیوان این شاعر به وجود آید، به گونه ای که علاوه بر وصف ، تکرار را هم می توان جزو خصایص شعر خاقانی به حساب آورد .

مرحوم فروزانفر در کتاب سخن و سخنوران (ص ٦١٨) به این ویژگی شعر خاقانی نیز اشاره کرده است : « قصایدش بیشتر به وصف بهار یا خزان از نظر نجومی و صفت صبح و صبوحی کشان آغاز و آخر به مدح منتهی می گردد و غالب زمینه های آن مکرّر است .چنانچه صفت صبح و بزم صبوحی بیش از بیست

www.SID.ir

Archive of SID

بار تکرار شده و صفت اسباب طرب بدون تصرّف لفظی ومعنوی تا آن اندازه تکرارمی یابدکه جز ملال خاطر ثمره‌ای به خواننده نمی دهد و گویی ممدوحان بدان زمینه ها دلبستگی زیاد نشان می داده واستاد را به تکرارآنها وا می‌داشته اند.» دکتر لطفعلی صورتگر در کتاب ادبیّات توصیفی ایران نیز به این موضوع اشاره کرده است.(۳)

دکترسیّد ضیاء الدّین سجّادی در مقدّمه ای که بر دیوان این شاعر نگاشته (ص: پنجاه و پنج)، بر همین گفتهٔ فروزانفر تأکید کرده و می نویسد :

« باید دانست که بعضی مضامین و ترکیبات و تشبیهات در [دیوان]خاقانی زیاد تکرار می شود از جمله وصف صبح ، مجالس و آلات طرب و صبوحی و مانند آن ، حتی غالب اینها گاه تغییر لفظ نیز پیدا نمی کنند . »

۲-۲- زیبایی وصف در شعر خاقانی

چون شگردهای خاقانی در وصف و تصویرسازی متفاوت است و وسعت اندیشهٔ او به اندازه ای بوده که هرلحظه از زاویه ای تازه به اشیاء و امور نگریسته، به علاوه از آنجایی که به کارگیری وزنهای مناسب و موسیقی کلمات و دقّت در آواها و واژه های مناسب هر وزن در تلفیق با تصاویر زیبای شعری این شاعر، تأثیر خاصّی دارند؛ شاید نتوان عوامل زیبایی شعر او را به چند عامل معیّن محدود دانست؛ امّا می توان گفت که آنچه این شاعر را در میدان وصف برتر از دیگران کرده و به شعر او زیبایی خاصی بخشیده، رویکرد او به عناصر بیانی و شیوه های تازه ای است که وی مخصوصاً از استعاره و تشبیه در سخن خویش به کارگرفته است.

هرچند قبل از خاقانی، وصف در شعر فارسی وجود داشته است، امّا نکته های تازه ای که این شاعر در مقولهٔ بیان کشف کرده، چیزی است که در وصف های پیشینیان او دیده نمی شود. برای مثال بسیاری از شاعران پیش از

www.SID.ir

Archive of SID

خاقانی، از باده و قرمزی رنگ آن و جام باده سخن گفته اند، امّا هیچ کدام از آنها ازساقی،باده ای‌به قرمزی غبغب‌خروس‌وجامی همچون دم او درخواست نکرده اند.

بر غبب و دم خره خیز و رکاب باده ده　　چون دمش از مطوّقی چون غبیش ز احمری

(دیوان / ٤٢٦)

نکته ای که خاقانی بدان دست یافته، امروزه در بینش «فرمالیست ها» تحت عنوان «آشنایی زدایی»و«بیگانه‌سازی»مطرح است‌و زیبایی‌هنری راخلاف آمدعادات وامور برشمرده اند.

به نظر شکلوفسکی، « هنر، ادراک حسّی ما را دوباره سازمان می دهد و در این مسیر قاعده های آشنا و ساختار های به ظاهر ماندگار واقعیّتها را دگرگون می‌کند.هنر، عادت هایمان را تغییر می دهد و هر چیز آشنا را به چشم ما بیگانه می‌کند...میان ما و تمامی چیزهایی که بدان خوگرفته ایم؛ فاصله می اندازد.» (ساختار و تأویل متن، ج ۱،ص ٤٧)

شکلوفسکی، این بیگانه سازی را به هیچ رو منش خاص هنر مدرن نمی داند، بلکه آن را خصلت بسیاری از متون هنری گذشته نیز می شناسد. (همانجا)

مشاهده و ایجاد ارتباط میان آنچه محسوس و عیان است، با آنچه در جهان نا محسوس می باشد و بالاتر از فهم انسانهای عادی بوده ،فقط به ذهن شاعر شروان آمده و به قول علی دشتی او را نا آشنا کرده است.

تأمّل در این دو بیت خاقانی که از جهت وصف و تصویر، نمونه ای از اشعار او به حساب می آید؛ نشان می دهد که وی تا چه اندازه بر مضامین عادی، لباس نو پوشانده و آنها را در پیرایه ای تازه جلوه داده است:

نوروز برقع از رخ زیبا برافکند　　برگستوان به دلدل شهبا برافکند

سلطان یک سوارهٔ گردون به جنگ دی　　بر چرمه تنگ بندد و هرّا برافکند

(دیوان / ۱۳۵و ۱۳٦)

www.SID.ir

Archive of SID

خاقانی در این دو بیت ،سخن از آمدن بهار و رفتن زمستان گفته، ولی این مفهوم ساده را چنان آراسته و بر آن پیرایه بسته که خواننده به سبب زیباییهای تصاویر موجود در آنها، به هیچ عنوان مجال تأمّل در آن معنی ساده را نمی یابد.

دربیت اوّل، نوروز همچون زیبا رویی بدون نقاب تصویر شده‌که براستری پیسه (شب و روز) پوشش جنگی افکنده است . در بیت دوم ، خورشید بهاری به سان‌سواری تصوّر شده‌که براسب سفیدی (روز) تنگ بسته و هرّا (استعاره از نورهای رنگارنگ بهاری) برافکنده است.خاقانی‌درهردو بیت،ازاستعارهٔ بالکنایه استفاده‌کرده واین ازویژگیهای برجستهٔ شعراوست.این‌استعارهٔ بالکنایه،امروزه بیشتردرکتابهای‌آرایه‌های ادبی‌تحت‌عنوان آرایهٔ«تشخیص»وجان‌بخشی‌مطرح است.

دکترشفیعی کدکنی در کتاب صور خیال (صص: ۱۵۲ و ۱۵۳) در بحث از تشخیص می نویسد: «اگر به شواهدی که علمای بلاغت می آورند دقّت کنیم؛ به خوبی درمی یابیم که همه جا منظور از استعارهٔ بالکنایه یا مکنیّه، همین مسألهٔ تشخیص است. با این تفاوت که حوزهٔ تشخیص از انسان به حیوان وسعت یافته است....جستجو در کتابهای بلاغت، این عقیدهٔ نگارنده را تأیید می کند که همواره مثالهای استعارهٔ مکنیّه، مثالهایی است در حوزهٔ تشخیص».

میخائیل افسیان نیکف ، قوی ترین عنصر شعر غنایی را «استعاره» به شمار آورده و از نظر او، استعاره ،زبانی است‌که می تواند عواطف و احساسات را به دور از جریانهای عادی گفتار و به دور از منطق معمولی سخن بیان کند. (٤) دکتر کزّازی نیز در کتاب رخسار صبح (ص: ۲۲٤) ،اعتقاد دارد که بیشتر علّت هنر ورزی خاقانی این بوده که وی از مقولات چهارگانهٔ بیان، غالباً به استعاره روی آورده است.

www.SID.ir

Archive of SID

دکتر منیرهٔ احمد سلطانی در کتاب «قصیدهٔ فنی و تصویر آفرینی خاقانی» (ص: ۱۹٦) در بحث از ویژگیهای وصفی شعر خاقانی می گوید: « اوج هنر تصویر آفرینی خاقانی را شاید بی اغراق در ارائهٔ استعاره بتوان دانست.»

خاقانی در تصویر سازیهای رنگارنگ خود ،شعر را به تمام و کمال، تجلّی گاه فن بیان کرده و از این حیث ،میدان سخن او برای بیان هیچ نوع مضمونی در تنگنا نبوده است. وی نه تنها از استعاره و گونه های آن، بلکه از دیگر مقولات بیان از جمله تشبیه های زیبا و غریب به فراوانی استفاده کرده است.

صبح چون خنده گه دوست شده است آتش سرد

آتش سرد به عنبر مگر آمیخته اند

(دیوان / ۱۱٦)

تشبیه صبح به خنده گه (دهان) معشوق و آتش سرد، به شرطی که آن آتش به عنبر آمیخته شده باشد (صبح = خنده گه دوست = آتش سرد به عنبر آمیخته) و تعبیر «خنده گه» به جای دهان، همان چیزی است که دکتر شفیعی کدکنی در کتاب «موسیقی شعر» (صص: ۳تا ۳۸) در باب شعر بیان کرده و آن را به رستاخیز کلمات تعریف نموده است و فرمالیست ها در سبک شناسی از آن سخن گفته اند.

این عنصر جان بخشی که خاقانی در زمینهٔ استعاره آن را فراموش نمی کند؛ در مورد تشبیه های او نیز به فراوانی به چشم می خورد. وی در بیان تشبیه ها سعی دارد اشیاء و امور بی جان را به جانداران تشبیه کرده سپس با آوردن صفات و ملایمات «مشبّهٌ به»های زنده، شعر خود را پویا و متحرّک سازد.

میوه چو بانوی ختن در پس حجله های زر

زاغ چو خادم حبش پیش روان به چاکری

(دیوان / ٤۲۹)

www.SID.ir

Archive of SID

این ویژگی بیانی یعنی رویکرد به تشبیه های زنده و استعارهٔ پویا در همهٔ انواع شعر خاقانی‌دیده می شود. وی آنگاه که در سوگ فرزند خود سخن گفته، باز از این‌موضوع غافل نشده است:

دانه دانه‌گهر اشک ببارید چنانک گرهٔ رشتهٔ تسبیح ز سر بگشایید
..خاک لب‌تشنهٔ خون‌است زسرچشمهٔ دل آب آتش زده چون چاه سقر بگشایید
(دیوان / ۱۵۸)

خاقانی در هر آنچه بیان داشته، از مضامین اخلاقی و عرفانی گرفته تا وصف طبیعت و پرندگان و جانوران و گیاهان و اسباب زندگی و اصطلاحات علوم و دانشها و بیان درد ها و رنجهای خود،همه و همه از آرایهٔ تشخیص و جان بخشی اشیاء و امور استفاده کرده و عنصر غالب شعر او همین جان بخشی است. دنیایی که خاقانی وصف می کند؛ همه زنده و جنبنده است: خُم، صرع دار و کف بر لب آورده است. چنگ ،مستسقیی است که صفرا در سر دارد و یا سر برهنه ای است که در رگهای بدنش خون نیست وبه همین جهت از لاغری می نالد، نای او، عروسی حبشی است که تاج بر سر دارد . خورشید در دیوان خاقانی، شاه فلک است که برج به برج می رود و خوان و سفره می گستراند.صبح، قبا زره می زند.ابر زره گر است. آسمان، آینه می بندد. اختران،به موکب صبح نعل بها می دهند. بلبله قهقه می زند . خره ،در رقص است و خلاصه همه چیز در جنبش است.

ظهور آرایهٔ تشخیص در اشعار خاقانی ،به قدری آشکار است که می توان او را شاعر «تشخیص» نامید؛ همان گونه که حافظ را شاعر ایهام و مسعود سعد را شاعر لفّ و نشر نامیده اند. تأمّل در یکی از غزلهای خاقانی که در آن به وصف باده و جام نظر داشته و بیان استعاره های گوناگون از یک امر، نشان می دهد که وی تا چه اندازه به آوردن استعاره های متنوّع ،علاقه مند بوده است.

www.SID.ir

Archive of SID

سر مستم و تشنـــــه **آب** در ده　　**آن آتش گون گــلاب** در ده
در حجلهٔ **جام آسمان رنـــــــگ**　　آن **دختر آفتـاب** در ده

یاقوت بلور حقه پیــش آر　　**خورشید هوا نقــاب** در ده
آن **خون سیاوش** از خم جـــم　　چون **تیغ فراسیــاب** در ده
تا ز آتش غم روان نسوزد　　آن **طلق روان نــاب** در ده
تا جرعه ادیم گون کند خـاک　　**آن لعل سهیل نــاب** در ده
(دیوان/ ٦٦١)

اگر چه مضمون بسیاری از این وصفها که بارها در دیوان خاقانی تکرار می شوند یکی است، از آنجاکه وی این تصاویر را بر پایهٔ تشبیهات غریب و استعاره های نـو بنا نهاده و در وصفها، از آرایهٔ تـشخیص (اسـتعارهٔ بالکنایـه) بـه فراوانـی اسـتفاده کرده است؛ خوانندگان دیوان وی مجال تأمّل در این تکرارها را نمی یابند و بـرای ایشان آنگونه که باید آشکارا نمی گردند، ولی اگر قسمتهای مختلـف قـصاید ایـن شاعر، به صورت موضوعی در کنار هم جمع گردنـد ؛ مـسألهٔ تکـرار در شـعر وی کاملاً هویدا خواهد شد . برای مثـال وقتـی خاقـانی از اعتـدال ربیعـی و آغـاز بهـار سخن می گوید؛ اغلب سخنش بدین گونه آغاز می شود کـه خورشـید دی مـاهی به دلو می آید و از دلو به حوت می رود و از آنجا به حمل وارد می شـود و آنگـاه بهار فرا می رسد . شاعر در این مسیر ثابت، به مناسبت هر یک از این بروج و نامهایی کـه بـر زبان می آورد؛ به داستانهای مربوط به هر یک از این نامها نیز اشـاراتی نمـوده و سـخن را بـه درازا می کشاند : به مناسبت دلو، به یاد یوسف و چاه او می افتد، به سبب حوت، از یونس و ماهی سخن می گوید و حمل (بره) او را به یاد مهمانی و مطبخ می اندازد :

www.SID.ir

Archive of SID

سلطان یک سوارهٔ گردون به جنگ دی　　بر چرمه تنگ بندد و هرّا برافکند
با بیست و یک وشاق زسقلاب ترک وار　　بر راه دی کمین به مفاجا برافکند
از دلو یوسفی بجهد آفتاب و چشم　　بر حوت یونسی به تماشا برافکند
ماهی نهنگ وار به حلقش فرو برد　　چون یونسش دوباره به صحرابرافکند
چشمه به ماهی آید و چون پشت ماهیان　　زیور به روی مرکز غبرا برافکند
آن آتشین صلیب در آن خانهٔ مسیح　　برخاک مرده باد مسیحا برافکند
آن مطبخی باغ نهد چشم بر بره　　همچون بره که چشم به مرعی برافکند

(دیوان، ص:۱۳۶)

و در جای دیگر باز همین موضوع را چنین بیان می کند:

شاه یک اسبه بر فلک خون ریخت دی را نیست شک　　آنک سلاحش یک به یک بر قلب هیجا ریخته
دیده مهی بر خان دی بزغاله ای پر زهر وی　　ز آنجا برون آورده پی خون دی آنجا ریخته
از چاه دی رسته به فن این یوسف زرین رسن　　و از ابر مصری پیرهن اشک زلیخا ریخته
آن یوسف گردون نشین عیسی پاکش هم قرین　　در دلو رفته پیش از این تلخاب دریا ریخته
...چون یوسف از دلو آمده در حوت چون یونس شده　　ازحوت دندان بسته بر خاک غبرا ریخته
...زان پیش کز مهر فلک خوان برّه ای سازد ملک　　ابرآنک افشانده نمک وازچهره سکبا ریخته

(دیوان، ص: ۴۷۹)

این مضمون چندین بار دیگر در دیوان خاقانی‌تکرارشده ولی هر بار تعابیر و تصاویرآن ،درقالب استعارات وتشبیه‌های تازه واشاره‌به داستانها و تطبیق ماهرانهٔ این‌مضمون‌بادانشهای رایج زمان،به قدری زیباآراسته شده‌که‌هربارجلوه ای خاص-پیدا کرده وخواننده احساس‌می‌کندکه باصحنهٔ نمایش دیگری رو به‌رو شده است .

ماه به ماه می کند شاه فلک کدیوری
عالم فاقه برده را توشه دهد توانگری
مائده سازد از بره بر صفت توانگران

www.SID.ir

Archive of SID

برزگری کند به گاو از قبـــل کدیـوری
موسی و سامری شود گاو و برّه بپـــــرور
آب خضر بـــرآورد ز آینـهٔ سکنـــدری
بنگه تیر از او شود روضه صفت به تازگی
خرگه ماه از او شود خلدفش از منوّری
چون به دهان شیردر، خشم پلنگـــی‌آورد
روی زمین شود ز تف ، پشت پلنـــگ بـربری
تیزتر از کبـوتری برج بـــه بـرج می پرد
بیضهٔ زر همی نهد در بـــه در از سبک پـری
هر ســر مه به برج نو بچـــهٔ نـو بـــرآورد
یکســـره بـــرج او شـــود قصـــر دوازده دری
ازهمه کشتهٔ فلک دانهٔ خوشه خورد و بس
چون سوی برج خوشه رفت از سربـرج آذری
از سرخوشه ناگهش داس شکست درگلو
کـــرد رگ گلـوش را ســر ســر داس نیشتری
گویی از آن رگ گلو ریخته اند در رزان
تا حلـی خـــزان کنـد صنعـت بـــاد آذری

(دیوان، ص : ٤٢٨ و ٤٢٩)

هر چند خاقانی در موضوعهای گوناگونی شعر سروده و در بسیاری از آنها از ترکیبات و تصویرهای تکراری و در عین حال زیبا نیز استفاده کرده است؛ ولی در این میان به وصف سه موضوع اشتیاق بیشتری نشان داده و به هر بهانه این سه موضوع را در شعر خود بارها تکرار کرده است : وصف صبح و سپیده دمان ،

www.SID.ir

Archive of SID

اسباب باده گساری و صبوحی کشان و ابزار و آلات موسیقی . برای اینکه خوانندگان با شیوه های بیانی زیبا و تکراری این سه مضمون آشنا شوند ، در ذیل به نمونه هایی اشاره می شود .

۱ـ ۲- ۲- وصف صبح

زیباترین تابلوها ی نقّاشی تصویر شده در دیوان خاقانی،پرده های رنگارنگ طلوع خورشید بر کران آسمان است که هر بار به رنگ و شیوه ای تازه جلوه گری می‌کند.خاقانی در چشم اندازهای طلوع خورشید،حالات روحی خویش را نیز گزارش می‌کند: وی مست صبحگاهان است و آن را می و مشک به هم آمیخته می بیند و صبح را همچون دهان معشوق و آه عاشق به « آتش سرد » و « آتشین معنبر » تعبیر کرده است . این صبح انسان واره ای است که آه آتشین از جگر سرداده است .

پاسخ دادن به اینکه چرا خاقانی تا این اندازه شیفتهٔ صبح و صحنه های آن بوده و این مضمون را بارها در شعر خود تکرار کرده؛ کار دشواری است و احتیاج به نقد روانی شعر او و اطّلاع دقیق تری از زندگی وی دارد ، ما فقط این را می دانیم که غم و شادی خاقانی هر دو در صبح اتفاق می افتد ؛ در صبح هم سر ز گلشن سودا در می آورد و هم پای صبر به دامن می کشد و هم از نوحه گران فرزندش می خواهد که « صبحگاهی سر خوناب جگر بگشایند ».

دکتر لطفعلی صورتگر، درکتاب ادبیّات توصیفی ایران، ضمن بیان وصف درشعر خاقانی اشاره کرده که شاید علّت گرایش این شاعر به وصف صبحگاهان ،منظرهٔ خاص صبحگاهی ناحیهٔ شروان بوده، آنگونه که صبح نیشابور و شام هرات و بهار شیراز وماهتاب دریا کنار گیلان و مازندران درشعر دیگر شاعران جلوه یافته است. وی دراین زمینه نیز بیان داشته‌که اصولاً صبح نورانی درسرزمین ایران

www.SID.ir

Archive of SID

همواره به فال نیک گرفته شده و شاعران، اغلب،مـدایح را بـا ایـن پدیـدۀ خجسته آغاز می کرده اند.(٥)

وی نه تنها در آغاز قصاید، بلکه در متن آنها نیز هرگاه مجـال یافتـه بـه وصـف صبح پرداخته است. این مضمون آنقدردر دیـوانش تکـرار شـده کـه حتـی در بـین مردم به شاعر صبح شهرت یافته است . (٦)

ترکیباتی همچون:مرغ صبح،شمشیر صبح ،ابن صبح ، خندۀ صبح ، خنگ صبح ، چرمۀ صبح ، صبح خرد ، صبح وصال ، صبح یقـین ، صـبح ظفـر ، صـبح هـدی ، صبح خیزان ، صبح لقا ، صبح فام ، صبحدل ، صبحوار ، و دهها نوع از این ترکیبهـا و صفاتی که برای صبح می آید مانند : پرده در ، هنگامه در ، صادق ، ملمّع نقاب ، زرّین نقاب ، کمانکش ، دهره انـداز ، دشـنه افکـن ، دشـنه کـش ، شـست افکـن ، فنک پوش ، می گونه ، گلفام ، گلگونه رخ ، دنـدان مطـرّا ، آینـه سـیما ، عریـان ، جیب گشاده ، آستین افشان ، خندان، جاسوس ، آبستن ، فصّاد و ... مرتباً در دیوان خاقانی تکرار می شود . به طور کُلّی، واژۀ صبح و ترکیبات آن ٥٤٠ بـار در دیـوان این شاعر به کار رفته است و این میـزان کـاربرد نـسبت بـه واژه هـای مـورد علاقـۀ خاقانی بسیار بالا است . در چند مورد نیز واژۀ صبح به گونـۀ التـزام اسـتعمال شـده برای مثال در یکی از قصایدش به مطلع :

جبهت زرّین نمود طرّۀ صبح از نقاب عطسۀ شب گشت صبح خندۀ صبح آفتاب

این کلمه به صورت التزام در همۀ ابیات و مجموعا ٧٦ بار به کار رفته است .

خاقانی با استفاده از عناصـر پویـای شـعر (تـشبیه و اسـتعاره) پـرده هـای طلـوع خورشید را هر بار به شیوه ای خاص نمایش می دهد : گاهی خورشـید را همچـون « غیار » یهودیان می بیند که آسمان آن را بر کتف کبود خود دوخته است .

فلک را یهودانه بر کتف ارزق یکی پارۀ زرد کتان نماید

www.SID.ir

Archive of SID

(ص : ۱۵۶)

گردون یهودانه به کتف کبود خوی آن زرد پاره بین که چه پیدا برافکند

(ص : ۱۳۳)

گاهی منظرهٔ زرد رنگ اطراف خورشید ، لباس عیدی است کـه شـاه ، آن را بـه خورشید هدیه کرده است .

رخسار صبح را نگـــر از برقـــع زرش کز دست شاه جامهٔ عیدی است در برش

گردون به شکل مجمر عیدی به بزم شاه صبح آتش‌ملمّع و شب عود اذ فـــرش

(ص : ۲۲۱)

هلال ماه بر کران آسمان در هنگام فلق و منظرهٔ ستارگان لرزان در ایـن هنگـام، خاقانی را به یاد قصّهٔ زلیخـا و زنـان سرزنـشگر او مـی انـدازد کـه بـا دیـدن جمـال یوسف، چنان حیران شدند که به جای ترنج، دست خویش را بریدند :

صبح از صفت چو یوسف و مه نیمهٔ ترتج بکران چرخ دست بریده برابرش

(ص : ۲۱۵)

خاقانی‌هر چیزی را که بخواهد ، براحتی در پردهٔ صبح تخیّـل کـرده و آن را بـه تصویر می کشد . استعاره های شگفت و شخصیّت بخـشی بـه اشـیای بـی جـان، از جمله عناصر بیانی است که به فراوانی از آن استفاده کرده و از این حیث شعر خود را پویا ساخته است :

غالیه سای آسمان سود برآتشین صدف از پی مغز خاکیان لخلخه های عنبری

(ص:۴۲۰)

پیش که طاووس صبح بیضهٔ زرین نهد از می بیضا بساز بیضـــهٔ مجلـــس ارم

(ص: ۲۵۹)

موکب شاه اختران رفت به کاخ مشتری شش مهه داد ده نهش قصر دوازده دری

www.SID.ir

Archive of SID

یافت نگین گم شده دربرماهیی چوجم برسرکرسی شرف رفت زچاه مضطری
(ص:٤٢٧)

ولی آنچه در پرده های رنگارنگ صبح در شعر خاقانی بیشتر از امور دیگر جلوه می کند؛ تصاویر مربوط به میادین جنگ و ابزارهای جنگی است:

سلطان یک سوارهٔ گردون به جنگ دی بر چرمه تنگ بندد و هرّا برافکند
با بیست و یک وشاق ز سقلاب ترک وار بر راه دی کمین به مفاجا برافکند
(ص : ١٣٦)

صبح از حمایل فلک آهیخت خنجرش کیمخت کوه ادیم شد ازخنجرزرش
(ص : ٢١٥)

صبح است گلگون تاخته شمشیربیرون آخته
برشب شبیخون ساخته خونش به عمدا ریخته
(ص : ٣٧٧)

شاه یک اسبه برفلک خون ریخت دی را نیست شک
آنک سلاحش یک به‌یک برقلب‌هیجا ریخته
(ص : ٣٧٩)

خورشید زرین دهره بین صحرای آتش چهره بین
در مغزافعی مهره بین چون دانهٔ نار آمده
(ص : ٣٩٠)

۲ ـ ۲-۲- وصف باده و باده گساری

وصف مجالس باده گساری و وصف می و می کشان در قالب استعاره های زیبا یکی دیگر از مضمونهای تکراری دیوان خاقانی است که هرگاه شاعر فرصت پیدا کرده یا بهانه ای به دست آورده؛ به وصف آن پرداخته است . خاقانی این

www.SID.ir

Archive of SID

مضمون را نیز به سان مضامین دیگر ، میدان بیان معلومات وسیع خود نموده و از تعبیرهای بدیعی استفاده کرده که بر زبان شاعران پیش از وی چنین تعبیراتی جاری نشده است . هر چند این تعابیر چندین بار در دیوانش به صورتهای گوناگون تکرار شده اند؛ ولی همچنان زیبا و شگفت به نظر می رسند :

بخواه از مغان در سفال **آتش تر** کز **آتش سفال** تو ریحان نماید

شفق خواهی و **صبح** می بین وساغر اگر در شفق صبح پنهان نماید

ز **آهوی سیمین** طلب **گاو زرین** که عیدی در او **خون قربان** نماید

صبوحی زناشویی جام و می را **صراحی خطیب خوش الحان** نماید

چو **آبستنان** عده توبه بس کن در آر آنچه معیار مردان نماید

قدحهای چون **اشک داوودی** از می **پریخانه های** سلیمان نماید

کمر کن قدح را ز انگشت کو خود کمرها ز پیروزهٔ کان نماید

می احمر از جام تا خط ازرق ز پیروزه لعل بدخشان نماید

(ص : ۱۲۸)

خاقانی برای می و ساغر، از استعاره ها و کنایات زیبایی استفاده کرده است . وی واژه ها و ترکیباتی همچون تیغ افراسیاب ، خون سیاوشان ، آب زر ، آب خضر ، آب لالهٔ تر ، دختر رز ، دختر آفتاب ، جان پری ، خون ، خون قربانی

www.SID.ir

Archive of SID

و دهها واژهٔ دیگر از این مقوله را بر سبیل استعاره برای باده به کار برده است ولی آنچه مورد علاقهٔ این شاعر بوده و چندین بار تکرار شده و در عین تکرار هیچگاه تازگی و طراوت خود را از دست نداده ، واژه های گاو و آهوی سیمین (استعاره از ساقی) ، گاو زرّین و سفالین (استعاره از جام باده) و آتش موسی و آتش تر (استعاره از باده) در شعر خاقانی به فراوانی به کار رفته است.

گاو سفالی اندر آر **آتش موسی** اندر او تا چه کنند خاکیان **گاو زرین** سامری

(ص : ٤٢٠)

در کف **آهوان** بزم آب رز است و **گاو زر** **آتش موسی** است آن در بر **گاو سامری**

(ص: ٤٢٧)

آن **لعل لعاب** ازدهن **گاو** فروریز تا **مرغ صراحی** کندت نغزنوایی

مجلس مجلس همه دریا و قدحها همه ماهی است دریا کش از آن ماهی اگر مرد صفایی

از پیکر **گاو** آید در **کالبد مرغ** **جان پری** آن کز تن خم یافت رهایی

از **گاو** به **مرغ** آید و از **مرغ** به **ماهی** و از **ماهی سیمین** سوی دلهای هوایی

(ص : ٤٣٤)

ساقی‌است **آهوی‌سیمین** وازآن **زرّین گاو** **خون خرگوش** کند آبخور یارانم

(ص : ٧٨٢)

www.SID.ir

Archive of SID

از **سفالین گـــــاو** ، **سیـمین آهـــــوان** عید جـان را **خون قربانی** بخـــواه

(ص:٦٦٢)

آن می ومیدان زرّین بین کـه پنـداری بـه هـم **آتـش موسـی**و **گاوسـامری** درساختند

ازمسام**گاو زرّین** شدروان **گاورس‌زر** چـون صـراحی را سـر و حلـق کبـوتر ساختند

(ص : ۱۱۱)

از ریزش **گاو زر** شیر تن شادروان از مشک تن **آهو** انبار نمود آنـــک

(ص : ٤٩٨)

بخواه از مغان در سفال **آتش تر** کز آتش سفال تو ریحـــان نمایـــد

(ص: ۱۲۸)

گاو سفالین که آب لالهٔ تر خورد **ارزن زرّینش** از مسام بـــرآمـــد

(ص: ١٤٤)

چند خواهی ز **آهـوی سیمیـــن** **گـاو زرّیـن** کـه مـی خـــورد گلنـــار

(ص: ۱۹۸)

آهوی شیر افکن ما **گاو زرّین** زیر دست از لب **گاوش** لعاب لعل سان انگیخته

(ص : ۳۹۳)

از مســام **گـاو سیـــمیـن** در صبـوح **ارزن زرّین** روان آخر کجاست

(ص:٤٩٢)

می ساز تسکین هر زمان عید طرب بین هر زمان

www.SID.ir

Archive of SID

ازگاو **سیمین** هر زمان خون ریز و قربان تازه کن
(ص:٤٥٣)

۳ ـ ۲-۲- وصف ابزار موسیقی

ابزار و آلات موسیقی مورد علاقهٔ خاقانی که به قول مرحوم فروزانفر بدون تصرّف لفظی و معنوی بارها تکرار شده اند،عبارتند از : بربط ، نای ، چنگ ، دف ، نی و رباب . خاقانی هرجا به سراغ وصف این ابزارها رفته؛ تمامی آنها را بدون اینکه یکی را حذف نموده باشد؛ در یک رشتهٔ زنجیروار به دنبال هم وصف می کند و در توالی این آلات و وسایل طرب ،گویا خود را ملزم دانسته است .

تکرار این موضوع، چندان واضح است که حتّی خواننده ای که برای اوّلین بار با دیوان خاقانی آشنا گردد؛ پس از آنکه یکی دو مرتبه با این وصفها برخورد نماید ؛ در مراحل بعدی هرگاه مجدّداً وصف یکی از این ابزارها را ملاحظه کند؛ خود به خود می تواند حدس بزند که موضوع بیتهای بعدی چیست و چگونه وصف خواهند شد و جالب این است که شاعر در همهٔ این موارد فقط به شکل ظاهری و نمای بیرونی این ابزارها توجّه کرده و آنها را وصف نموده است . یعنی بر خلاف انتظار به جای اینکه ذهن خوانندگان را متوجّه نوای خوش این وسایل نموده باشد و گوش آنان را بنوازد ؛ با پندارهای شاعرانهٔ خود، این وسایل بی جان خاموش را بر بنیادهای بیانی نو و استعاره های بدیع و تشبیهات شگفت، ابتدا حیات بخشیده سپس با دگرگونیهای تازه ای در همین مقوله برخلاف عادت معهود با نگارگری منظره های بیرونی آنها ، به نوازش دیدگان می پردازد و این خود یکی دیگر از شگفتیهای شعر خاقانی در این زمینه است . شاید همین امر بوده که تا حدودی مجال تأمّل در تکرارهای شعر او را از خوانندگان گرفته است .

دستینه بسته بربط و گیسو گشاده چنگ یعنی درم خریدهٔ عیدیم و چاکرش

www.SID.ir

Archive of SID

(ص : ۲۳۳)

بربطی که خاقانی تصویر می کند؛طفل خفته ای است که احتیاج به دایه دارد و ربابش با کاسه ای خشک بر اثر چوب خوردن فریاد می کشد . چنگ او زاهدی سرافکنده و پلاسین پوش است و بر بدنهٔ دف وی، شکارگاه حیوانات گوناگونی است که بر یکدیگر حمله می برند و بالاخره نایی که خاقانی توصیف می کند؛ همچون شاه حبش دارای چندین غلام است . در اینجا دو مجموعه از ابیاتی را که خاقانی خود را ملزم به وصف همهٔ این ابزارها کرده؛ برای نمونه ذکر می گردد:

بر بط نگر آبستن و نالنده چو مریم زایندهٔ روحی که کند معجزه زایی
بر کاس رباب آخور خشک خر عیسی است کز چار زبان می کند انجیل سرایی
چنگ است به دیبا تنش آراسته تا ساق وزساق به زیر است پلاس،اینت مرایی
نای است یکی مار که ده ماهی خردش پیر امن نه چشم کند مار فسایی
دف حلقه تن و حلقه به گوش است همه تن درحلقه سگ تازی و آهوی خطایی

(ص :٤٣٥)

در جای دیگر همین مضمون را باز چنین می سراید :

بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهن
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری
نای عروسی از حبش ده ختنیش پیش و پس
تاج نهاده بر سرش از نی قند عسکری
چنگ برهنه فرق را پای پلاس پوش بین
خشک رگی کشیده خون ناله کنان ز لاغری
دست رباب و سر یکی بسته به ده رسن گلو
زیر خزینهٔ شکم کاسهٔ سر ز مضطری

www.SID.ir

Archive of SID

چنبر دف شکارگه ز آهو و یوزوگوروسگ

لیک به هیچ وقت ازو هیچ شکار نشکری

(ص : ٤۲۷)

در دیوان خاقانی، در بیست و دو مورد این صحنه تکرار شده و در همهٔ موارد در یک مجموعهٔ خوشه ای این ابزارها به دنبال هم وصف شده اند . اگر نگاهی اجمالی به وصف این ابزارها در اشعار دیگر شاعران بیندازیم؛ خواهیم دید که به استثنای سعدی و عطّار که گهگاهی نیز به وصف ظواهر پرداخته اند ؛ بقیّهٔ شاعران برخلاف خاقانی در وصف این وسایل، فقط به آهنگ و نوای آنها توجّه داشته اند.

رودکی چنگ برگرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت

(محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی / ٤۹۳)

می‌وگلشن‌وبانگ‌چنگ‌ورباب گل و سنبل و رطل افراسیاب

(شاهنامه،ج۵ / ۲٤۲)

بانگ جوشیدن می باشدمان نالهٔ بربط و طنبور و رباب

(دیوان منوچهری/۲۱۵)

ز چشمت خواب بگریزد چو گوشت زی رباب آید

به خواب اندر شوی آنگه که برخواند کسی فرقان

(دیوان ناصر خسرو / ۲۹۱)

اندر آن مدّت که بودستم ز دیدار تو فرد جفت‌بودم‌با شراب‌و باکباب و با رباب

(دیوان انوری ، ج۱ / ۲٦)

شعری به سجود آید اشعار سنایی را هر گه تو بسرایی شعرش به رباب اندر

(دیوان سنایی / ۸۹۰)

می خور تو در آبگینه با نالهٔ چنگ زان پیش که آبگینه آید بر سنگ

www.SID.ir

Archive of SID

(دیوان خیام / ۹٤)

نوای هر دو ساز از بربط و چنگ　　به هم درساخته چون بـوی بـــا رنـــگ

(خسرو وشیرین/ ۳۵۱)

بسامد وصف آلات موسیقی فوق در دیوان چند شاعر معروف

	رباب	بربط	چنگ	دف	نای
رودکی	---	۲	٦	۱	۱
فردوسی	۱۰	۷	٤۱	---	۷۹
منوچهری	۸	۸	۲۳	---	۱۳
ناصرخسرو	۸	٤	۳	۲	---
انوری	۷	۱۳	۲٤	٤	۱٦
سنایی	۱	۵	۲۰	۹	۲۱
خیام	---	---	۲	---	---
نظامی	۱	---	۵	۱	---
خاقانی	۱٦	۱۸	۱۸	۱٦	۱۸
عطار	۷	---	۱۹	۱	---
سعدی	۳	٤	۳۰	۱۱	۷
حافظ	۸	۷	۳٦	۱۲	۲

برای اینکه با اشعار وصفی خاقانی در این زمینه بیشتر آشنایی حاصل گردد؛ ابیات مربوط به هر ابزار موسیقی به صورت جداگانه در زیر همان عنوان ارائه می شود تا خوانندگان دریابند که این شاعر در وصف این ابزارها، به چه جنبه هایی توجّه داشته و چه اندازه بر تکرار این مضمون اصرار نموده است .

بربط

در نگارخانهٔ ابزار طرب خاقانی، بربط به دو گونه تصویر شده است : یا به سیمای طفلی است رسن تاب و خفته و هشت زبان و گنگ که گوش او را با

www.SID.ir

Archive of SID

چوب مالش می دهند یا به صورت دختری است آبستن و حلقه در گوش و دستینه بسته، که گیسوان خود را گشوده است :

بر بط طفل گونه

رسن‌درگلو بربط‌ازچوب‌خوردن چو طفل رسن تاب کسلان نماید
(ص : ۱۲۹)

بربط نالان چو طفلان از زدن در کنار دایگان آخر کجاست
(ص : ٤۹۳)

بربطی‌چون دایگانی طفل نادان درکنار طفل را ازخواب‌دست دایگان انگیخته
(ص : ۳۹٤)

بربط که به طفل خفته ماند بانگ از بر دایگان برآورد
(ص : ٥۰٦)

بربط و کری

بربط ازهشت زبان گوید و خود ناشنواست زیبقش‌گویی با گوش‌کرآمیخته اند
(ص : ۱۱۷)

بربط‌کری‌است هشت زبان‌کش‌به هشت گوش هر دم شکنجه دست توانا برافکند
(ص : ۱۳٥)

بربط و زبان دانی

بربط‌اعجمی‌صفت هشت زبانش‌دردهن ازسرزخمه‌ترجمان‌کرده به‌تازی و دری
(ص : ٤۲۷)

بربط اگر دم از هوا زد به زبان بی دهان نی به دهان بی زبان دم به هوای نو زند
(ص:٤٥۹)

گوش بربط تا به چوب انباشته ناله ش از راه زبان برخاسته

www.SID.ir

Archive of SID

(ص: ٤٧٦)

مطربان از زبان بربـــط گنـــگ زخمـــه را تـــرجمـــان کننـــد هنـــوز

(ص: ٤٨٢)

بربط چون سخن چینی کز هشت زبان گوید لیک از لغت مشکل اسرار همی پوشـــد

(ص:٥٠٠)

بربط و رگهای بدن

آن هشت تا بربط نگر جان را بهشت هشت در

هر تا ز او طوبی شمر صد میوه هر تا ریختـــــه

(ص : ٣٧٨)

بربط تنی بی جان نگر موزون به چار ارکان نگر

هر هشت رگ میزان نگر زهره به میزان بین در او

(ص : ٤٥٢)

بربط کشیده رگ برون رگهاش را پالوده خون

ساقی به طاس زر درون خون مصفّا ریخته

(ص : ٣٨٣)

بربط و آبستنی

بربط نگر آبستن و نالنـــده چـــو مریـــم زایندهٔ روحی که کند معجزه زایی

(ص:٤٣٥)

بربط چو عذرا مریمی کابستنی دارد همی و از درد زادن هر دمی در نالهٔ زار آمده

(ص : ٣٨٩)

بربط دختری آراسته است

دستینه بسته بربط و گیسو گشاده چنگ یعنی درم خریدهٔ عیدیم و چاکرش

(ص:٢٢٣)

www.SID.ir

Archive of SID

بهر حلیه های گوش و گردن بربـــط سیم و زر از ساغر مدام بـرآیـــد
(ص : ١٤٤)

چنگ

چنگی که خاقانی وصف می کند؛ غالباً بـه صـورت زالـی اسـت سـرافکنده و پلاسین پوش با جامه ای ابریشمی که گیسوان خود را در پای می کشاند :

چنگ چون زالی سرافکنده ز شرم گیسوان در پاکشان آخر کجاست
(ص : ٤٩٣)

چنـگ را بـا همـه برهنه سـری پـای گیسـوکشـان کننـد همـه
(ص : ٤٨٢)

چنگ برهنه فرق را پای پلاس پوش بین
خشک رگی کشیده خون ناله کنان ز لاغری
(ص : ٤٢٧)

چنگ است عریان فش سرش صدرهٔ بریشم در برش
بسته پلاسین میزرش زانوش پنهان بین در او
(ص : ٤٥٢)

چنگ زاهدوسر و دامنش‌پلاسین لکن با پلاس رگ و پی‌سر به سرآمیخته اند
(ص : ١١٧)

آن چنگ زرّق‌ساربین زررسته درمنقاربین در قید گیسودار بین پایش‌گرفتار آمده
(ص : ٣٨٩)

چنگ بریشمین سلب‌کرده پلاس‌دامنش چون تن زاهدی کز و بوی ریای نو وزد
(ص : ٤٥٩)

چنگ ارچه به بر دارد پیراهن از ابریشم رانین پلاسین هم بسیار همی پوشد

www.SID.ir

Archive of SID

(ص : ۵۰۰)

چنـــگ است پلاس پـــوش پـــیـــری سینه سوی کتـف از آن بـــرآورد

(ص : ۵۰۶)

چنگ است به دیبا تنش آراسته تا ساق و از ساق به زیر است پلاس اینت مرایی

(ص: ۴۳۵)

حلقهٔ ابریشم است و موی خوش چنگ چون مـــه نـــو کـــز خط ظـــلام برآید

(ص : ۱۴۴)

دستینه بسته بربط گیسو گشاده چنگ یعنی درم خریدهٔ عیدیم و چاکـــرش

(ص : ۲۳۳)

چنگ چون بختی پلاسی کرده زانوبند او و از سر بینی مهارش ساربان انگیخته

(ص : ۳۹۴)

چنگ بین چون نالهٔ لیلی و زو بانگ مجنون هر زمان برخاسته (ص: ۴۷۶)

خاقانی علاوه بر وصـف چنـگ، هیـأت قـرارگـرفتن چنـگ نـواز را در هنگـام نواختن‌چنگ وحرکات انگشتان اورا برسبیل استعاره وتشبیه نیز نقّاشی کرده است :

چنگی به ده بلورین ماهی آبدار چون آب لرزه وقت محاکا برافکند

(ص : ۱۳۵)

ده انگشت چنگی چوفصّاد بددل که رگ جوید از ترس و لرزان نماید

چوده عاق فرزندلرزان که هریک زآزار پیـــری پشـــیـــمـــان نمـــایـــد

(ص: ۱۳۵)

نای

نای یکی‌دیگر از آلات موسیقی موردعلاقهٔ خاقانی است که بارهـا بـا تـصاویرو وصفهای همانند در دیوان این شاعربیان شـده اسـت. وی در تمـامی ایـن مـوارد بـه

www.SID.ir

Archive of SID

طریق تشبیه واستعاره ،ازنای به شاه حبش،عروس حبش،طفل حبش،شه زادهٔ حبش ، مار و افعی بی زبان ، مار شکم سوراخ ، زاغ پرکنده و بسته حلق و بی گوش و گلو فشرده ، تعبیر کرده و با این تشبیه ها و استعارات شگفت و غریب، تکرار این مضمون را از دید خوانندگان شعر خود کم رنگ نموده است .

نـــای چون شاه حبش در پیش و پـــس ده غلامش پاسبان آخر کجاست

(ص : ٤٩٣)

نای چون شاه حبش ده ترک خادم پیش و پس

هشت خلد از طبع ونه چشم ازمیان انگیخته

(ص : ٣٩٤)

نای عروسی از حبش ده ختنیش پیش و پس

تاج نهاده بر سرش از نی قند عسکـری

(ص : ٤٢٧)

نای است چون طفل حبش ده دایگانش پیش و پس

نه چشم دارد شوخ و خوش صد چشم حیران بین در او

(ص : ٤٥٢)

نای چو شه زادهٔ حبش که ز نه چشم بانگش از آهنگ ده غلام برآید

(ص: ١٤٤)

نای افعی تن و از بس دهنش بوسه زدن با تن افعی جان بشر آمیخته اند

(ص: ١١٧)

نای است یکی مار که ده ماهی خردش پیرامن نه چشم کند مار فسایی

(ص: ٤٣٥)

وان نی چو ماری بی زبان سوراخها در استخوان

www.SID.ir

Archive of SID

هم استخوانش سرمه دان هم گوشت ز اعضا ریخته
(ص: ۳۷۸)

مار زبان بریده نگر نای روز عید سوراخ مار در شکم باد پرورش
(ص: ۲۲۳)

پس به افسونگری ز صورت نای افعی بی زبان کنند همه
(ص : ٤٨٢)

آن آبنوسین شاخ بین مار شکم سوراخ بین افسونگر گستاخ بین لب بر لب مار آمده
(ص: ۳۸۹)

نای چو زاغ کنده پر نغز نوا چو بلبلان زاغ که بلبلی کند صرفه نوای نو زند
(ص: ٤٥٩)

نای است سیه زاغی خوش نغمه تر از بلبل کاندر دهن کبکی منقار همی پوشد
(ص: ٥٠٠)

نای است بسته حلق و گرفته دهان چرا کز سرفه خون قنینهٔ حمرا برافکند
(ص:۱۳۵)

نای بی گوش و زبان بسته گلو از ره چشمش فغان برخاسته
(ص : ٤٧٦)

نای از دو آتش باد خور نی طوق و نارش تاج سر
باد و نی و نارش نگر هر سه زبان ناداشته
(ص : ۳۸۳)

نای است گلو فشرده پس چیست کر سرفه قنینه جان برآورد
(ص : ٥٠٦)

سیه خانهٔ آبنوسین نایی به نه روزن و ده نگهبان نماید

www.SID.ir

Archive of SID

(ص : ۱۲۹)

رباب

خاقانی رباب را نیز مانند سایر ابزار های موسیقی، به شکل انسانی تصویر کرده و در این تصویر سازی ذهن خوانندگان را بیشتر متوجّه شکل ظاهری آن نموده است.این رباب انسان گونه به سبب زبان داری بلا دیده ؛انسانی که رگهایش از بس لاغری بر ساعدش دیده می شود. گلویش با ده رسن بسته شده و کاسهٔ سرش از لاغری زیر خزینهٔ شکم پنهان گشته است . ربابی که خاقانی در شعرش نقاشی کرده، گاهی نیز به سان کودک عشر خوان از چوب زدن فریاد برمی آورد و گاهی هم مانند مریضی است که طبیب بر رگ او نیشتر می زند .

رباب از زبانها بلا دیده چون من بلا بیند آن کو زبان دان نماید

(ص: ۱۲۹)

مجس دست رباب است ضعیف ارچه قوی است

چار طبعش که به انصاف درآمیخته اند

(ص: ۱۱۸)

بازوی دست رباب ازبس که بررگ خورده نیش

نیش چو بینش ز رگ آب روان انگیخته

(ص : ۳۹٤)

بر سر بازوی رگهای رباب نیشتر راحت رسان آخر کجاست

(ص: ٤۹۳)

دست رباب را مجس تیز و ضعیف و هر نفس

نبض‌شناس‌بررگش‌نیش‌غبارنوزند

(ص: ٤٥۹)

www.SID.ir

Archive of SID

دست رباب و سر یکی بسته به ده رسن گلو

زیر خزینهٔ شکم کاسهٔ سر ز مضطری

(ص : ٤٢٧)

حلق رباب بستـــه طنــاب است اسیــروار کز درد حلق ناله بر اعضا بر فکنـــد

(ص: ۱۳۵)

بــر سر بمانــده دست رباب از هوای عید افتاده زیر دیگ شکم کاسهٔ سـرش

(ص: ۲۲۳)

کاسهٔ رباب از شعر تر بر نوش قول کاسه گر

درکاسهٔ سرها نگر زان کاسه حلوا ریخته

(ص : ۳۷۸)

بر کاس رباب آخر خشک خر عیسی است کز چار زبان می کند انجیل سرایــی

(ص: ٤٣٥)

و از چـــوب زدن ربــاب فــریـــاد چون کودک عشر خـــوان بـــرآورد

(ص : ٥٠٦)

نالندهرباب ایراآزرده شد اززخمه لیک از خوشی ناله آزار همی بینـــد

(ص : ٥٠٠)

نالان رباب از عشق می دستینه بسته دست وی

بر ساعدش بالای پی رگهای بسیار آمده

(ص : ۳۸۹)

نالان رباب ازبس زدن هم کفچه سرهم کاسه تن

چوبین خرش زرین رسن بس تنگ میدان بین در او

(ص : ٤٥٢)

www.SID.ir

Archive of SID

بهر دستینـــهٔ رباب از جـــام مـــی زرّ و بسّـد رایـگـــــان برخاسته
(ص : ٤٧٦)

از پی دستینهٔ ربـــاب کـــف مـــی چون گهر عقد یک نظام بـرآمـــد
(ص : ١٤٤)

دف

آنچه خاقانی از دف می بیند و می گوید، تصاویری است که از حیوانـات وحشی بر بدنـهٔ دف نقّاشـی کـرده انـد . وی در تمـامی ابیـاتی کـه در آنهـا دف را نقاشی کرده؛ همیشه یک موضوع را تکرار می‌کند و آن این است که « چنبر دف، شکارگه ز آهو و یوز و گور و سگ » است که هر یک بر دیگری حمله می برند :

چنبر دف شکارگه ز آهو و یوز و گور و سگ
لیک به هیچ وقت از او هیچ شکار نشکری
(ص : ٤٢٧)

دف تا به شکارستان شـــاد است ز بـاز و سگ
غم زان چو تذروان سر در خانه همی پوشد
(ص : ٥٠٠)

دف را خـم چـوگـــان شـــه بـــاصـورت دیـــوان شـــه
همچون شکارستان شه،اجناس حیوان بیـــن دراو
(ص : ٤٥٢)

آن لعب دف گردان نگر در دف شکارستان نگر
وآن‌چندصف‌حیوان نگر با هم به پیکارآمده
(ص : ٣٨٩)

در چنبر دف آهو و گور است و یوزوسگ

www.SID.ir

Archive of SID

کاین صف بر آن کمین به مدارا برافکند

(ص : ۱۳۵)

خم دف حلقه به گوشی شده چون کاسهٔ یوز کاهووگورش‌با شیرنر آمیخته أتند

(ص: ۱۱۸)

ازحیـــوان شـــکـــارگـــاه دف آواز تهنیت شـــاه را مـــدام بـــرآمـــد

(ص : ١٤٤)

در بر دف هـــر آنچـــه حیوانـــــد پـــادشـــاه اخستـــان کننـــد هـــمـــه

(ص : ٤٨٣)

خم چنبر دف چـــو صحـــرای جنّـــت در او مرتفـــع امن حیـوان نمایـــد

(ص : ۱۲۹)

دف هلال بدر شکل و در شکارستان او ازحمل‌تا ثور وجدیش‌کاروان انگیخته

(ص : ٣٩٤)

گاهی خاقانی علاوه بر نقّاشی خود دف، هیأت قرار گرفتن دف نواز را نیـز در کنار دف، به تصویر کشیده است :

زان چون هلالی‌چوب دف شیدا شده خم،کرده

کف ماخون صافی را به کف ازحلق شیدا ریخته

در پوست آهو چنبرش آهو سرینی همبرش

و ازگوروآهو در برش صیدآشـــکارا ریختـــه

(ص : ۳۷۸)

نتیجه

آنچه از این نوشته حاصل می شـود؛ آن اسـت کـه اگرچـه موضـوع شـعر خاقانی بنا به گفتهٔ مرحوم فروزانفر مسائل عادّی و روزمرّه اسـت و چنـدان مـشکل

www.SID.ir

Archive of SID

نیست؛ شیوه ای که این شاعر در بیان افکار خویش در پیش گرفته، هرگز تکراری و عادی نبوده است. این شیوهٔ نو و تازه را که به قول تأویل گرایان متن و نقد ادبی می توان به «آشنایی زدایی» خاقانی تعبیر کرد، رویکرد او به تصویر سازیهای زیبا در مقولهٔ بیان مخصوصاً تشبیهات و استعاراتی است که غالباً با جان بخشی همراه می باشد. خاقانی با این شیوهٔ نو، با جان بخشیدن به اشیاء و امور به کمک استعاره های بالکنایه، به شعر خویش طراوت و تازگی خاصّی بخشیده است. گرایش خاص این شاعر به وصف امور، باعث گردیده، وی در این زمینه بیشتر به نقّاشی ظاهر آنها بپردازد تا جایی که حتّی در وصف ابزارهای موسیقی، خوانندگان شعرخود را متوجّه شکل ظاهری این وسایل می نماید. وصف ظواهر اشیاء که از ویژگیهای سبک خاقانی است؛ باعث شده تا خوانندگان شعر او از لا به لای پرده های زیبا و رنگارنگ وصفهایش، به راحتی فرصت تأمّل و تعمّق در موضوعات اشعار وی حتّی مضامین تکراری بسیاری از زمینه ها را نیابند و گمان برند که موضوع شعر خاقانی مسائل دشوار و دور از فهم عموم است در حالی که چنین نیست و بنا به گفتهٔ دکتر عبدالحسین زرّین کوب در کتاب دیدار با کعبهٔ جان (ص: ۲۰) «خاقانی در بیان مضامین عادی و مشترک با پدید آوردن تنوّع در تعبیر چندان تصرّف می کند که آن معانی را چون مضامین اختراعی خویش جلوه می دهد و این نکته گاه منتهی می شود به اینکه سخن وی زیاده مشکل و غریب جلـــــوه می کند.»

پی نوشت ها

۱ ـ نکـ. شود به دیوان ناصرخسرو (ص : ۲۹۵) ، قصیدهٔ پاییزیّهٔ او به مطلع :

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش زیرا که بگسترد خزان راز نهانیش

www.SID.ir

Archive of SID

و مقایسه شود با قصیده ای از دیوان خاقانی (ص : ۱۸٤) در همین مضمون به مطلع :

کرد خزان تاختن بر صف خیل بهار باد وزان بر رزان گشت به دل کینه وار

۲ ـ نک. شود به دیوان خاقانی ، تصحیح دکتر ضیاء الدّین سجّادی ، ص : ٤۹ ، قصیدهٔ معروف سوگند نامه به مطلع :

مرا ز هاتف همت رسد به گوش خطاب کزین رواق طنینی که می رود دریاب

۳- نک. ادبیّات توصیفی ایران،نوشتهٔ دکتر لطفعلی صورتگر، کتابخانهٔ ابن سینا، تهران، ۱۳٤۷، ص: ٦٥.

٤- نک. مسائل زیباشناسی و هنر، مقالهٔ تخیّل هنری از میخائیل افسیان نیکف، ترجمهٔ محمّد تقی فرامرزی، (بی تا)، ص: ۱٥٦.

٥- نک. منبع شمارهٔ (۳)، ص: ٦٥.

٦ ـ شاعر صبح، عنوان گزیده ای از اشعار خاقانی است به انتخاب و گزینش دکتر ضیاءالدّین سجّادی.

منابع ومآخذ

۱- احمدی، بابک.(۱۳۷۰).**ساختار و تأویل‌متن.نشانه‌شناسی‌وساختار گرایی**. تهران:نشر مرکز.

۲- احمدی سلطانی. منیره.(۱۳۷۰). **قصیدهٔ فنّی وتصویرآفرینی‌خاقانی**. تهران:سازمان انتشارات کیهان.

www.SID.ir

Archive of SID

۳- انوری ابیوردی .(۱۳٦۳).**دیوان**.تصحیح مدرّس رضوی.تهران : شرکت انتشارات علمی و فرهنگی .

٤- حافظ ،خواجه شمس الدّین .(۱۳٦۷) .**دیوان** .تصحیح سیّدابوالقاسم انجوی شیرازی. تهران : سازمان انتشارات جاویدان .

٥- خاقانی شروانی . (۱۳٦۸) . **دیوان** .تصحیح ضیاء الدّین سجّادی .تهران: انتشارات زوّار .

٦- خیّام.(۱۳٥٦).**ترانه‌های خیّام**.تصحیح صادق هدایت.تهران:انتشارات جاویدان. ۷- رازی ، شمس الدّین محمّد بن قیس . (۱۳٦۰) . **المعجم فی معاییر اشعار العجم** . تصحیح مدرّس رضوی . تهران :کتاب فروشی زوّار.

۸- زرّین کوب.عبدالحسین. (۱۳۷۱). **دیدار با کعبهٔ جان**. تهران: انتشارات سخن.

۹- سجّادی ، سیدضیاء الدّین . (۱۳۷٤) . **شاعر صبح** .تهران : انتشارات سخن .

۱۰- سعدی شیرازی. مصلح الدّین . (۱۳٦۳) . **بوستان** . تصحیح غلامحسین یوسفی . تهران : انتشارات خوارزمی .

۱۱- سعدی شیرازی. مصلح الدّین . (۱۳٦٦) . **کلّیات**. تصحیح محمّد علی فروغی . با مقدّمهٔ عباس اقبال . تهران : نشر محمّد .

۱۲- سنایی غزنوی.(۱۳٦۲).**دیوان**. تصحیح مدرّس رضوی . تهران : انتشارات کتابخانهٔ سنایی.

۱۳- شفیعی کدکنی، محمّد رضا. (۱۳۷۰).**صور خیال درشعر فارسی** .تهران : مؤسّسهٔ انتشارات آگاه .

۱٤- صبور ، داریوش . (۱۳۷۰) . **آفاق غزل** . تهران : نشرگفتار .

www.SID.ir

Archive of SID

۱۵- صفا،ذبیح الله.(۱۳۷۰) . **تاریخ ادبیّات درایران** . تهران : انتشارات فردوس .

۱٦- صورتگر، لطفعلی. (۱۳٤۷). **ادبیّات توصیفی ایران**. تهران:کتابخانهٔ ابن سینا.

۱۷- عطّار،فرید الدّین.(۱۳٤۱).**دیوان غزلیّات‌وقصاید**.تهران:انتشارات-آثارملّی .

۱۸- فردوسی ، ابوالقاسم . (بی تا) . **شاهنامه** . چاپ مسکو (۹ جلدی) .

۱۹- فروزانفر، بدیع الزّمان.(۱۳۵۰).**سخن و سخنوران**. تهران:شرکت سهامی انتشارات خوارزمی .

۲۰- کزّازی ، میرجلال الدّین.(۱۳٦۸).**رخسارصبح** .تهران :شرکت نشرمرکز .

۲۱- منوچهری‌دامغانی.(۱۳٦۳).**دیوان**.تصحیح‌محمّد دبیر سیاقی.تهران : کتاب فروشی زوّار.

۲۲- ناصرخسرو ، ابومعین . (۱۳۵۷) . **دیوان**. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقّق . تهران : مؤسّسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه مک گیل .

۲۳- نظامی‌گنجوی.(۱۳٦٦).**خمسهٔ نظامی** . تصحیح وحید دستگردی . تهران: انتشارات امیرکبیر.

۲٤- نفیسی،سعید.(۱۳٤۱).**محیط‌زندگی واحوال و اشعار رودکی**.تهران: ابن سینا .

www.SID.ir